

عطف

کلاسیک‌های کوچک

● شرق: «کلاسیک‌های جیبی» عنوان مجموعه‌ای است که از مدتی پیش در نشر کتاب پارسه منتشر می‌شود و تاکنون برخی از آثار کلاسیک ادبیات جهان در قالب این مجموعه به چاپ رسیده‌اند. این مجموعه می‌کوشد آثار کوتاه و کمتر چاپ‌شده یا کمتر دیده‌شده نویسندگانی از کشورهای مختلف جهان را به چاپ برساند. به‌تازگی نیز سه عنوان تازه از این مجموعه به چاپ رسیده‌اند که عبارتند از: «حکایت یاکوبس کوتزیه»، «دوشیزه بریل» و «تاوان».

«حکایت یاکوبس کوتزیه» عنوان اثری است از جی.ام. کوتزیه که با ترجمه شهلا طهماسبی منتشر شده است. جان مکسول کوتزیه از نویسندگان مشهور آفریقایی‌تبار است که در سال ۱۹۴۰ در کیپ‌تاون آفریقای جنوبی متولد شد و در رشته ریاضیات و سپس در آمریکا در رشته‌های کامپیوتر و زبان‌شناسی به تحصیل پرداخت. «سرزمین‌های بی‌فروغ» اولین اثر داستانی کوتزیه بود و پس از آن داستان‌های دیگری از او به چاپ رسیدند که غالباً آثار موقعی به‌شمار می‌روند و جایزه‌های مختلفی برده‌اند. کوتزیه به‌جز داستان‌نویسی به‌عنوان مترجم و منتقد هم شناخته می‌شود و آثار و مقالاتی در حوزه‌های زبان‌شناسی و نقد ادبی از او منتشر شده که برخی از آنها به فارسی هم ترجمه شده‌اند. کوتزیه در سال ۲۰۰۳ برنده جایزه نوبل ادبی هم شد. در بخشی از بی‌گفتار کتاب می‌خوانیم: «در نوشته حاضر، دیدگاهی کامل و در نتیجه منصفانه از یاکوبس کوتزیه ارائه می‌شود. این نوشته در مورد زهد و تقوا و همچنین در مورد تاریخ است: زهد و تقوای یکی از اسلاف و پایه‌گذاران ملت ما، و سندی تاریخی برای تصحیح تحریفات ضدیهروئیک که در دریافت‌های ما از عصر اکتشافات بزرگ راه یافته است. عصری که اولین تماس مرد سفید با بومیان خاک اصلی ما صورت گرفت».

«دوشیزه بریل» عنوان کتابی شامل سه داستان از کاترین منسفیلد است و با ترجمه هاجر هوشمندی به چاپ رسیده است. «زندگی ناشنوی می‌روز»، «دوشیزه بریل» و «غریبه» عنوان سه داستانی است که در این کتاب گردآمده‌اند. کاترین منسفیلد در ایران نویسنده شناخته‌شده‌ای به

شمار می‌رود و تاکنون چند مجموعه از داستان‌های کوتاه او به فارسی منتشر شده‌اند. منسفیلد در سال‌های ابتدایی قرن بیستم و در حالی که بسیاری از نویسندگان مهم دورانش به

نوشتن رمان مشغول بودند، به نوشتن داستان کوتاه روی آورد و به یکی از مهم‌ترین داستان‌کوتاه‌نویسان ادبیات انگلیسی‌زبان بدل شد. در بخشی از داستان «غریبه» می‌خوانیم: «برای جمعیت اندک روی اسکله، چنین به نظر می‌رسید که کشتی دیگر هرگز تکان نخواهد خورد. همان‌جا خوابیده بود، با آن عظمت، روی آب خاکستری برود، یک حلقه بود بالای سرش بود، و یک دسته بزرگ مرغ دریایی، سفیرکشان، برای ضایعات تخلیه‌شده از عقب کشتی در آب شیرجه می‌زدند. فقط چند زوج از حال قدم‌زدن دیده می‌شدند -مکس‌های کوچک از ظرف روی رومیزی خاکستری چروکیده بالا و پایین می‌رفتند. بقیه مکس‌ها در لبه رومیزی جمع شده بودند. اکنون سوسوی نور سفیدی روی عرشه سفید مشاهده شد- شاید پیشیند آتشیز یا مهماندارها. حالا یک عنکبوت سیاه کوچک به سرعت از نردبان روی پل بالا رفت…».

«تاوان» کتابی است که دو داستان کوتاه از ادیت وارتن را دربر گرفته و با ترجمه شهلا طهماسبی منتشر شده است. «چشم‌انداز خانم منستی» و «تاوان» عنوان دو داستان ترجمه‌شده در این کتاب هستند. ادیت وارتن از نویسندگان شاخص آمریکایی است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زندگی کرد و در کارنامه آثارش چندین رمان و داستان کوتاه دیده می‌شود. وارتن از نویسندگان مهم آمریکایی است و اولین زنی است که برنده جایزه پولیتزر شده است. «عصر بی‌نگاهی» یکی از مشهورترین آثار اوست و انتشار همین رمان بود که باعث شد وارتن، پولیتزر را به دست بیاورد. چندین اثر وارتن به فارسی ترجمه شده‌اند و «عصر بی‌نگاهی» نیز با ترجمه مینو مشیری منتشر شده است. ادیت وارتن به‌جز داستان‌نویسی به طراحی هم می‌پرداخت و همچنین چند اثر غیرداستانی نیز از او منتشر شده است. در بخشی از داستان «چشم‌انداز خانم منستی» می‌خوانیم: «چشم‌انداز پنجره خانم منستی چیز خارق‌العاده‌ای نبود اما در نظر او جذابیت و زیبایی در آن موج می‌زد. خانم منستی در اتاق عقبی طبقه سوم پاسونیری در نیویورک اقامت داشت، در خیابانی که سطل‌های آشغال تا دیروقت شب به حال خود رها بودند و جاله‌چوله‌های پیاده‌رو حتی کوئینتوس کورنیوس را به تلولتو می‌انداخت. او بیوه دفتردار یک بنکدار بزرگ بود و بعد از مرگ او تنها شده بود چون تنها دخترش ازدواج کرده و به کالیفرنیا رفته بود و از پس سفر طولانی که نیویورک برای دیدن مادرش برنمی‌آمد…».



میثم سالخورد

به‌نظر می‌رسد نه‌تنها در زمانی‌ه‌نما که انتشار هر شعر تازه‌اش غوغایی در محافل و مجامع ادبی و در میان سنت‌گرایان برپا می‌کرد، بلکه امروز هم انتشار آثار او گویا همچنان زمینه‌ساز هیاهوها و افتراهای بسیار می‌شود و این خصلت بویا و شگرف آثار نیماست که همچون یک میراث مهم ادبی، در هر زمانه‌ای خواب‌ها را برمی‌آشوبد و تازگی‌اش را به کهنه‌گی اندیشه‌ها و کوته‌نگری‌ها وا نمی‌گذارد.

از این جمله است انتشار «مجموعه اشعار نیما یوشیج» به‌مراقبت شرakیم یوشیج که اخیراً از سوی نشر «رشدیه» منتشر شده و هنوز قریب به یک ماه از چاپ آن نگذشته، واکنش‌های بسیاری برانگیخته است. مصاحبه‌ی خواندنی و البته بغض‌آلود جناب آقای سعید رضوانی، مصحح محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی که به‌تاریخ ۱۳۹۸/۱/۲۱ روزنامه‌ی «شرق» منتشر شد را بایستی از جمله‌ی همین واکنش‌ها و هیاهوها دانست. از آنجایی که در این گفت‌وگو به شکلی مستقیم و البته با زبانی آلوده به توهین، این نگارنده مورد خطاب و عتاب قرار گرفته، نه فقط در مقام دفاع از خود که در حراست از کتابی که جناب آقای رضوانی سعی دارد به تخفیف و تحقیر آن بپردازد، نکاتی را بیان می‌کنم. در گفت‌وگوی مذکور، نخست سخنانی راجع به شرakیم یوشیج، تنها فرزند نیما که انتشار شایسته‌ی آثار نیما در نشر «رشدیه» بی‌گمان مدیون و مرهون اوست، مطرح شد و بی‌شک ایشان خود پاسخ در‌خور را خواهند داد، اما در ارتباط با آنچه جناب آقای رضوانی به تأکید روی نام مخفف «م. س» بیان کرده‌اند، باید عنوان کنم: اینجانب میثم سالخورد، فرزند ابراهیم و متولد هشتم فروردین‌ماه ۱۳۴۶ هستم که برخلاف تصویر شیخ‌گونه و مرموزی که جناب آقای رضوانی از بنده مجسم می‌کنند، چنان حی و حاضرم که به پاسخ مدعیات‌شان در این نوشته بپردازم.

در واقع جای تأسف و تحیر همزمان است که چگونه مصحح محترم فرهنگستان، اینچنین پر‌خاشکرانه در حالی‌که چندباره از دانش و اشراف خود و همکارانش سخن می‌گوید، با تأکید روی این مسئله که اسم اینجانب را تا به حال شنیده و چرا انثری از آن روی جلد کتاب نیست، می‌پندارد اینگونه می‌تواند صحت و سلامت کلیت کتاب را زیر سوال ببرد، غافل از آنکه در حالی‌که نتیجه‌ی کار، حاضر و بی‌پیرایه پیش روی مخاطب است، نمی‌توان سواد و آگاهی را تنها به ضرب و زور مصاحبه و همایش و اسم و رسم، به مردم حقه کرد. آقای رضوانی بی‌خبر است که برخلاف او و همکارانش که گاه نام خود را بزرگتر از نام نیما روی جلد نسخ‌شان می‌آورند و به مدد حمایت تریبون‌های رسمی، برای هر کتاب جار و جنجال بازاری به‌راه می‌انازند و نهاد‌های گوناگون نیز آماده به تشویق و تحسین هستند، می‌توان بدون هیچ‌گونه حمایت مادی و در نهایت استقلال و فارغ از هرگونه نودنمایی، در جهت انتشار سره و صحیح میراث گرانتقد نیما کوشید و کتابی تهیه‌کرد که حتی خود ایشان نیز (هر‌چند تخفیف‌گرایانه) به کیفیت خوب چاپ و ترکیب آن معترف است.

اما برای خشمی که در گفت‌وگوی آقای رضوانی موج می‌زند، تنها می‌توانم یک علت عمده برشمارم و آن اینکه تا پیش از انتشار این کتاب، چه مصححان محترم گذشته و چه مصححان کنونی محترم فرهنگستان که دستنوشته‌های نیما را رویت کرده و مورد استساخ قرار داده‌اند، گمان می‌کردند هیچگاه هیچ‌کسی نخواهد توانست به دستنوشته‌های نیما دسترسی یافته و بنابر آن قیاسی ترتیب دهد و به قضاوت کار آنان بنشیند. در کتاب اخیر نشر «رشدیه»، اشعاری از کتاب «صد سال دگر» (چاپ فرهنگستان) که تصویر دستخط آن در دسترس بوده، آمده و اغلاطی که به آنها راه یافته است، اصلاح شده و شرح تفاوت‌هایش به دقت در پانویس‌ها ذکر شده است. همچنین چند شعر مشترک با «نوای کاروان» هم در این کتاب وجود دارد که کافی ست خوانندگان با تطبیق آنها با دستخط موجود، به شیوه‌ی کار و استساخ مصححان محترم فرهنگستان پی ببرند، مصحاحانی که آقای رضوانی سعی دارد از آنان تصویر یک تیم مجرب و حاذق را که گویا در اتاق‌های فرهنگستان، شبانه‌روز در حال صرف نیرو و تمرکز و مذاقه روی دست‌نوشته‌های نیما هستند، ارائه دهد.

خود پنج ایراد از کتاب نشر «رشدیه» در گفته‌های او برشمرده‌که چهار مورد اول راجع به شیوه‌ی تقطیع و ترتیب و توالی مصرع‌هاست. مورد پنجم هم درباره‌ی شعر «پول» و مصرع آخر آن است که مصحح محترم متذکر می‌شود که چطور اطمینان حاصل کرده‌ایم و در مصرع «بس گزیده‌تر از سگ می‌کند» واژه‌ی «سگ» را برگزیده و مثلا «سگ» نیآورده‌ایم! فارغ از بی‌معنایی واژه‌ی «سگ» در نسبت با معنای شعر و مصرع، معلوم نیست مصحح محترم با چه استنباطی از این واژه، آن را در مصرع آخر این شعر برگزیده و به ما نیز پیشنهاد می‌دهد؟

در جایی دیگر ایشان ایرادی از شعر «سالخورده اژدهای پیر دنیا» می‌گیرد که چرا در مصرع دوم به جای «تن بفرسود»، انتخاب نخست نیما را برگزیده و «تن بفرسوده» آورده‌ایم و یا در شعر «آخ از این زندگانی» مصرع سوم و چهارم را به‌صورت بیوسسته ضبط نکرده‌ایم. در هر دو مورد، علاوه بر اینکه دستخط نیما را ملحوظ داشته‌ایم، هیچ‌گونه ایراد وزنی نیز به شعر وارد نیست. ضمن آنکه کار خود را عاری از هر خطایی نمی‌دانیم، اما این موارد بیشتر به بهانه‌جویی‌هایی از

سر عصبیت می‌ماند تا ایراداتی از سر منطق و استدلال، حال، خواننده‌ی محترم خود توجه کند که منشأ اصلی این میزان خشم و فراق‌کنی مصحح محترم در کجاست: هم در کتاب «صد سال دگر» و هم «نوای کاروان» چاپ فرهنگستان، خطاهای متعددی وجود دارد که به علت عدم توانایی در ضبط صحیح اشعار روی داده است. جهت آگاهی خوانندگان، به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

الف: از کتاب «صد سال دگر» چاپ فرهنگستان، تنها تعداد ۱۲ شعر در کتاب «مجموعه اشعار نیما» نشر «رشدیه» آمده که دست‌نوشته‌ی آن در دسترس بوده است. حال نگاه کنید به شرح برخی خطاها و ناقص‌خوانی‌هایی که در تعدادی از این اشعار وجود دارد و برخلاف ایرادات جناب رضوانی، تنها محدود به وزن و ترتیب مصرع‌ها هم نیست:

۱. در شعر «عاقبت» در مصرع دوم از بند چهارم، واژه «فوق» به غلط «فرق» ضبط شده و صحیح مصرع چنین است: «خبر از فوق آسمان و زمین».
۲. در شعر «ابر سستیزه» در دو مصرع سوم و چهارم از بند دوم، بر اساس دستنویس شعر، نیما قافیه «است» را از پایان دو مصرع «پایش بر استخوان بسی مردگان فروست/ چیزیش پیش ناحیه‌ی فکر، زیر و روست، پاک کرده است. اما مصححان محترم فرهنگستان نادیده‌اش گرفته و آن را به همان گونه‌ی نخست ضبط کرده‌اند. همچنین در بخش پایانی شعر و در مصرع «حالا که او ز هرچه جدا مانده است و نیست»، واو عطف در نسخه‌ی فرهنگستان حذف گردیده است.

۳. در شعر «آشنی افروخته» در مصرع هشتم از بند سوم، «بنشسته» به غلط «بنشستند» ضبط شده و صحیح مصرع چنین است: «چون مگس بر گوشه بنشسته»، چه اینکه در این‌صورت «بنشسته» در این مصرع با «به‌سر بُرده» در مصرع بعد قافیه می‌سازد: «چون مگس بر گوشه بنشسته/ همچو ایشان زندگانی طفیلی را به‌سر بُرده» همینطور در مصرع اول از بند هشتم، مصححان محترم مصرع را به این صورت تقطیع نادرست کرده‌اند: «در شب تاریک، دیگر هیچ چیزی نیست پیدا پیش/ چشم کس که تا بیند بسوی او»
۴. در شعر «وامپیر» مصرع هفتم به غلط چنین ضبط شده: «این نیمه‌جان شده بستم بی‌زبان چند» که صورت صحیح آن چنین است: «این نیمه‌جان شده به ستم، بی‌زبان چند»

۵. از شعر «هدیه‌ی آفتاب» دو نسخه‌ی دستنویس تایپ‌شده وجود دارد که در نسخه‌ی ثانی، نیما برخی اصلاحات را با ماد در شعر صورت داده و ویرایش بعضی قسمت‌ها را نیز تغییر داده است. با اینهمه مصححان محترم تنها نسخه‌ی دستنویس را معیار قرار داده و به نسخه‌ی تایپ‌شده که ویرایش نهایی شعر است، توجهی نکرده‌اند. مثلا در نسخه‌ی فرهنگستان مصرع اول اینگونه آمده: «با دلاویز صفای خنده‌های خود»، در حالی‌که صحیح آن بر اساس ویرایش نهایی نیما چنین است: «با دلاویز صفای خنده‌اش خندان» و…
۶. در شعر «آوای او» ضبط چند مصرع به شکلی نادرست صورت گرفته است: در بند چهارم، مصرع نهم شعر، واژه‌ی «دمخور» به غلط «محنت» خوانده شده و مصرع به این صورت ثبت شده: «که با عذاب و محنت مقرون» که صحیح آن چنین است: «که با عذاب، دمخور و مقرون»، همچنین در همین بند، مصرع دهم هم به چشم اشتباه چنین ثبت شده: «پایان راه می‌شده پیدا به چشم من» که صحیح آن این است: «پایان راهِ من شده پیدا به چشم من» همینطور مصححان محترم، مصرع نخست بند آخر این شعر را «لیخنده‌ای نمود چه دلکش» آورده، که صحیح آن چنین است: «لیخنه ره نمود، چه دلکش».

۷. در شعر «سوار صبح» مصرع نخست در بند دوم به‌صورت ناقص چنین آمده: «تو که می‌دیدِ بروی باهاما در [ا] در [این مصرع، واژه‌ای که مصححان محترم نتوانسته‌اند ضبط کنند، «صبحگاهانی» بوده است و صورت کامل مصرع چنین است: «تو که می‌دیدِ به صورت صبحگاهانی».

۸. در شعر «مرا یک سایه» چند واژه خوانده نشده و

ادبیات

پاسخی به انتقادات سعید رضوانی درباره اشعار منتشر نشده نیما*

همچون «آب در خواب‌گه مورچگان…»



محدوف گشته است، از آن جمله: مصرع نخست از بند سوم در نسخه فرهنگستان چنین ضبط شده: «بدان ماند [ا]» [یکجا، که صورت کامل آن چنین است: «بدان ماند که وقتی‌مان نبینی»، به همین ترتیب مصرع نخست از بند پایانی به شکلی ناقص در نسخه‌ی فرهنگستان به این صورت ضبط گردیده است: «ز خاطر همچو [ا]» که شکل کامل مصرع این است، «ز خاطر هیچ‌وقتَم نیست بیرون»، همچنین مصرع نخست از بند ششم از سوی مصحح محترم «نمی‌گویند لیکن روزی آید» ضبط شده، که بر اساس دستنویس نیما، ویرایش صحیح آن: «به من گویند لیکن روزی آید» می‌باشد.

ب: از میان ۳۹ شعر تازه‌یابی که در کتاب «دفترهای نیما»ی رشدیه آمده است، تعداد ۱۰ شعر با کتاب «نوای کاروان» چاپ فرهنگستان مشترک است. حال نگاهی بیاندازیم به شرح اغلاط و اصلاحاتِ برخی از این اشعار مشترک:

۱. در شعر «توب آرام» مصرع چهارم بند پنجم، توسط مصحح اینچنین خوانده شده است: «صلح جویند گمرگان ای کاش» و در پانویس، با اشاره به واژه‌ی «گمرکان»، مصحح محترم خود از انکشاف‌اش متعجب شده و می‌نویسد: «معلوم نشد نیما چه معنایی از این واژه مُراد کرده است»، در حالی‌که ضبط صحیح واژه‌ی موردنظر «گمرهان» بوده است، علاوه بر این جناب آقای رضوانی به نسخه‌ی نهایی این شعر نظر نداشته و برخی تغییرات را در چارچوب در ویرایش نهایی آن اعمال کرده، در شعر نیآورده است.

۲. در شعر «یک دست» مصرع کوتاه بند ششم، به‌صورت ناقص «زرق او [ا]» ثبت شده است، «واژه‌ای که مصحح محترم نتوانسته ضبط کند «هست» است. همچنین مصرع دوم از بند نهم، به‌شکلی نادرست به‌صورت «به لبش گاه‌گاه لیخنه است» آمده که بر اساس نسخه‌ی دستنویس، صورت صحیح آن چنین است: «به من‌اش گاه‌گاه لیخنه است». همینطور در مصرع دوم بند یازدهم، واژه‌ی «لرزان» به اشتباه «سوزان» خوانده شده و مصرع بدین صورت صحیح می‌باشد: «باش لرزان و لاغر و بیمار».

۳. در شعر «شاه‌پر» دو مصرع ششم و هفتم از بند دوم، به این صورت آمده است: «رفته از راه نگاهش خیر چرا بالا هست/ بی‌هدف‌ها در نقاط دور زیاتر»، در حالی‌که به گواهی دستخط نیما و همچنین به قرائن معنایی، صورت صحیح این دو مصرع چنین است: «رفته از راه نگاهش هر چه با او هست/ به هدف‌ها در نقاط دور زیاتر».

۴. در شعر «سالخورده اژدهای پیر دنیا» اغلاط متعددی وجود دارد: مصرع دوم در بند سوم غلط آمده است: «آن بد دیگر جهان حرص و بیداد» که ضبط صحیح آن چنین است: «آن بدانگیز جهان حرص و بیداد» همینطور مصرع سوم بند چهارم، به‌صورت مغلوط «تاب آتش‌های اقیانوس‌ها دور» ثبت شده است که ویرایش صحیح آن چنین است: «تا بدان‌سوهای اقیانوس‌ها دور»

با این حال تا‌زمانه‌ی که نادرستی‌ها محدود به نخواندن یا بدخوانی یک یا دو واژه در یک شعر باشد، می‌توان غصص عین کرد، آن هم با توجه به سخت‌خوانی و اغتشاش دستنوشته‌های نیما، اما در این‌دو کتاب، مواردی وجود دارد که اشعار، تکه‌تکه شده و ناقص ضبط شده و مصححان محترم، بی‌واهمه از اطلاع مخاطبانی که امکان رویت دستنوشته‌ها را نداشته‌اند، خودسرانه اقدام به حذف بخش‌هایی از شعر کرده‌اند، بی‌آنکه راجع به آن توضیحی قانع‌کننده بدهند:

● یکم: در کتاب «صد سال دگر» و در شعر «عاقبت»، علاوه بر ضبط ناصحیح یک مصرع که توضیح آن پیشتر ارائه شد، به دلایل نامعلوم سه بند پایانی شعر (دوازده مصرع) حذف گردیده است، بدون آنکه کوچکترین اشاره‌ای در پانویس‌ها بیاید و خواننده از چنین حذف گسترده‌ای آگاه نشود. باید پرسید به چه مجوزی مصححان محترم، خود را صاحب چنین جایگاهی دانسته‌اند که اینطور بی‌محابا اقدام به دست‌بردن در شعر نیما کنند؟

● دوم: در کتاب نشر «رشدیه» یکی از مهمترین اشعاری

که برای اولین‌بار به‌طبع رسیده، شعر «بشارت» است. این شعر تا به امروز به شکلی ناقص و تنها بند ابتدایی آن منتشر شده بود و تنها در این کتاب است که صورت کامل این شعر مطول به همراه تصویر دستنوشته‌ی آن آمده است. شاید مضمون اجتماعی و انقلابی آن و ممیزی ادارهی فرهنگ و نگارش در سالهای پیش از انقلاب، دلیلی بر انتشار نسخه‌ی کوتاه‌شده‌اش بوده است. به هر روی پس از زمانی مدید، مخاطب می‌تواند اکنون نسخه‌ی کامل شعر «بشارت» و دستنوشته‌اش را در این کتاب بخواند و ببیند، نکته‌ی جالب این است که این شعر در کتاب «نوای کاروان» هم آمده است، اما باز هم همانند سرنوشست شعر «عاقبت» در «صد سال دگر»، به شکلی عجیب و پوشیده بخش پایانی آن (چهارده مصرع) به‌صورت کامل مخدوف گشته است. ابد این هم به قول فرنگی‌ها نوعی «تصحیح انتقادی»ست!

● سوم: اکنون بپردازیم به آنچه جناب آقای رضوانی مهمترین دست‌اورد کتابش می‌خواند و با اشاره به دو شعر «تو با منی» و «نوای کاروان» خبر از کشف بزرگی می‌دهد که به همت بلند ایشان رقم خورده و گویا نیما که همدی عمر مخالف بی‌وزن‌سرایی بوده، خود در خلوت، تجربه‌هایی در شعر بی‌وزن داشته است. این سخن چیزی شبیه شوخی است و به‌نظر نگارنده مهمترین لطمه‌ای‌ست که به‌واسطه‌ی ارتکاب آقایان تا به امروز به آثار نیما وارد آمده است. نیما در جای‌جای یادداشت‌ها و مقالاتش به تکرار و تکرار و تکرار از اهمیت وزن می‌گوید و ساختارشنکی‌اش را در چارچوب و قاعده‌ای می‌داند که حتی اگر مصرع‌ها کوتاه و بلند شوند، اما هیچ‌گاه وزن رها نکردد. اگر حتی در شعرِی نظیر «شب همه شب» دست به تجربه‌ای تازه زده باشد، در حاشیه‌اش توضیح می‌دهد: «این شعر را مخصوصاً به دو وزن ساختم‌ام» و یا اگر در شعر وقفه‌ای در ریم و وزن می‌بیند، باز می‌نویسد: «همراه با سکنه‌های ملیع» از سوی دیگر هر آنکه در میان اوراق اشعار نیما اندک وقتی صرف کرده باشد، درمی‌یابد که نیما در اکثر موارد، نخست مضمون شعر را به صورت طرحی منثور یادداشت می‌کرده و سپس آن را به‌صورت نظم و در قالب شعر نیمایی می‌سروده است. شاید این سخن به مذاق برخی صاحب‌نظرانی که وجهه‌ای نیما شهودی برای سبک کار نیما قائل هستند، خوش نیاید، اما در دستنوشته‌های نیما به اتودهای بسیاری برمی‌خوریم که در آنها، مصرع‌ها به‌شکلی منثور زیر هم نوشته شده و در بیشتر موارد، نیما تاریخ و امضایش را هم پای آن نهاده است. نیما هر تصویر یا مضمون شاعرانه را که بدان برمی‌خورده، اینطور در نقاط دور زیاتر، در فرصت کافی صورت نهایی و منظوم آن را بسراید. در برخی موارد گاه یک یا دو مصرع نخست را به‌صورت نظم و در وزن می‌آورد، اما ادامه‌ی آن را رها کرده تا بعدتر کاملش کند.

این ابتدایی‌ترین مسئله‌ای‌ست که پژوهشگر نیما و آنکه وقت و وقتی در کار تصحیح اشعار نیما مصروف داشته، درمی‌یابد. حال در نظر آورید جناب آقای رضوانی، مصحح محترم فرهنگستان اتودی منثور را به عوض شعرِی نهایی گرفته و نه تنها چنین خطبی مرتکب شده و هیچ‌ک از آن تیم مجرب هم تذکری به چنین انحرافی نداده‌اند، بلکه داعیانه در کتابش و در پای شعر «تو با منی» آورده است: «این اثر نخستین شعر کاملاً بی‌وزنی است که از نیما منتشر می‌شود.

به‌راستی جز سکوت و تحیر چه می‌ماند؟! آرزومند بسودم آقای رضوانی به‌عوض آشفتنگی و جنگ انداختن بر چهره‌ی شرakیم یوشیج و «م. س»، «س» و «س» قردارن کاری که در کتاب «دفترهای نیما» مجموعه اشعار نیما یوشیج، انجام گرفته، می‌شوند و در فضایی بی‌بخل و حسد، به‌مباحثه‌ای ادیبی می‌پرداختند و از سر صدق و فروتنی خطاهایشان را می‌پذیرفتند و چنانچه نقد و نظری هم بر کتاب داشتند، دوستانه مطرح می‌کردند، اما گویی غرور کاذبی که نشأت‌گرفته از عناوین پرطمطراق کار در فرهنگستان و پشت‌گرمی‌هاست، امکان چنین روشن‌اندیشی را از ایشان سلب کرده است. نگارنده امیدوار است به‌رغم همه‌ی این جنجال‌ها و بدگویی‌ها، از این پس، انتشار مجموعه آثار نیما در نشر «رشدیه»، فرصتی تازه برای طرح صحیح و دوباره‌ی اندیشه‌ی راهگشای نیما ترتیب دهد، حتی اگر دگرباره آب در خواب‌گه مورچگان افتد.

● «فرزند نیما بودن شرط صلاحیت نیست»، ۲۱ فروردین ۱۳۹۸، روزنامه «شرق»

شیرازه

رستاخیز تولدی دیگر



● شرق: «صاحب شناسنامه ۶۷۸» عنوان کتابی است تألیف محمد قراگوزلو که در نشر نگاه اخیراً منتشر شده و تأملی است در شعر و اندیشه فروغ فرخزاد در دوازده فصل که عناوین آنها از این قرارند: اگر فروغ زنده مانده بود. از تقدیس تا تقبیح. پیوند صورت و محتوا. پیدا و پنهان فهم رازنکات فروغ؛ بیماری‌اش، حالات عشق و شیدایی، پایین پله یوسیدگی، از پشت پنجره، علیه بورژوازی شاه-دربار، گذار از اسارت دیوار، رستاخیز تولدی دیگر، آغاز فصل سرد، و بعد این دوازده فصل نوبت به بعد از تحریر می‌رسد و بحث درباره فقر فروغ‌پژوهی، کتاب با این سطرها آغاز می‌شود: «اگر فروغ زنده مانده بود، اگر فروغ از آن تصادف لعنتی، مانند دفعه‌های قبل رهیده بود، اگر فروغ چهار دهه دیگر زیسته بود و اگر در متن این زیستن خلاقیات‌های هنری‌اش نیز مانند همان چهار، پنج سال آخر استمرار یافته بود و اگر اگر اگر چه می‌شد؟ چه شعرها که نمی‌گفت؟ چه فیلم‌ها که نمی‌ساخت؟ چه نقاشی‌ها که نمی‌کشید؟ چه زودخورده‌ها که به راه نمی‌انداخت و چه کرد و خاک‌ها که به پا نمی‌کرد و چه حال‌ها که نمی‌گرفت و چه سدها که نمی‌شکست و چه پرچم‌ها که پایین نمی‌کشید».. با این شروع رمانتیک و هواخواهانه کتاب قراگوزلو آغاز می‌شود. اما خیلی زود مؤلف می‌رود سراغ جدل‌های شعری و از نقد نظرات شفیهی‌کدکنی درباره فروغ فرخزاد آغاز می‌کند. از نظر محمد قراگوزلو، فروغ فرخزاد در هر یک از اشعار و دست‌اوردهایش نباید ملک و معیار شناخت شعر او باشند. از نظر او، خصلت کم‌نظیر شعر فروغ کشف ظرفیت‌های زبانی و بیانی شعر نیما و تطبیق مهم‌ترین سوزهای اجتماعی با همین زبان حسی و نزدیک به محاوره بوده است؛ وگرنه شعر فروغ در کنار شعر شاعرانی مانند نصر رحمانی و سپهری و کسرای می‌نشبد و پشت‌سرِ نیما و اخوان و شاملو.

داستان آوارگان



«حاشیه‌نشین‌های اروپا» اثر فرهاد پیربال از تازه‌های نشر ثالث در آستانه نمایشگاه است که با ترجمه میروان حلبچه‌ای منتشر شده است. «حاشیه‌نشین‌های اروپا» مجموعه‌ای است از دوازده داستان کوتاه این نویسنده گرد که عناوین آنها از این قرارند: حاشیه‌نشین‌های اروپا، فراری، لامارتین، پناهنده، یک داستان بسیار بلند تراژیک، سبیزمنی‌خورا، شی‌زوفرنی، گشته‌شدن سربازی ترک در زاخو، یبابان، داغ پشت دستم، آوارگان و پروفیسور جبریل. در این مجموعه از داستان‌های ۱۰ اصفحه‌ای و بیشتر هست تا داستانی در سه صفحه مانند «پروفیسور جبریل». جدا از حجم داستان‌ها، فضا و موقعیت داستانی نیز در این مجموعه صد صفحه‌ای متنوع است. داستان اول با سفر آغاز می‌شود: «ساعت چهارونیم صبح بود، از رختخوابم بلند شدم، چمدانم را بستم و به سمت ایستگاه قطار نوربرت‌دام رفتم، بلیتی دوسره گرفتم و یکراست به مقصد سکاگن راه افتادم که نزدیک به ۲۸ ساعت با قطار کپنهاگ دور بود…» داستان آخر این مجموعه، «پروفیسور جبریل» نیز داستان یک سفر است، سفری نامتقریه و ناگهانی. «یک روز صبح پروفیسور جبریل در شهر اشتوتگارت نگاهان از خواب برخاست و تصمیم گرفت خانه، زندگی، زن و چهار بچه‌اش را ترک کند و چمدان‌هایش را بردارد و برود فرودگاه و از آنجا به سوی برلین حرکت کند».

روزی روزگاری سینما



«دقیقا به یاد می‌آورم که چگونه عاشق ادبیات شدم». کتاب «ترانه‌ای برای سینما» نوشته ژان ماری گوستاو لوکلوزو با این جمله از ژیل ژاکوب آغاز می‌شود و با پیش‌درآمدی از او با عنوان «لیوان شیر آندره ژید». کتاب بخش‌های متنوعی دارد ازجمله «کبی تدوین‌گر»، «اتاق آژور»، «سه شرح حال استفن توبولفسکی تا به امروز»، «سالن‌های سینما» و چندین گفتگو، نوشته‌هایی پراکنده درباره سینما، موسیقی، سینمای ژان، سینمای گره، بایلوود، ابداع سینمایی برای نابینایان و سالن‌های سینما. «ترانه‌ای برای سینما» به اشاراتی هم به فیلم «زیر درختان زیتون» عباس کیارستمی، فیلم‌ساز مؤلف فقید ایرانی نیز دارد: «در گل سرخ قاهره وودی آلن یا زیر درختان زیتون کیارستمی، فیلم‌سپس از پایان در آن سده پُرده، در دنیایی مجازی، مستقل از اراده کارگردان و تماشاگر، ادامه می‌یابد. بارها از خودم پرسیده‌ام کلمات معلق کجا می‌روند، پیام‌های ایمیلهای گمشده کجا به یکدیگر می‌رسند. به سبک کتاب‌های گمشده، تصاویر متوقف‌شده نیز پس از خاموش‌شدن دوربین شیخ‌وار اما آشنا در بَرخ ابدی در اطراف ما باقی می‌مانند…».